

## تحلیل سازه انگارانه نقش مذهب در روابط ایران و عراق بعد از اشغال نظامی توسط آمریکا فرهاد سهامی<sup>۱</sup>

### چکیده

حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ باعث گردید کشور ایران که قبل از آن به صورت بالقوه عراق را دشمن ژئوپلیتیک خود تلقی می‌کرد، نگرانی‌اش از روی کار آمدن یک دولت تهدیدگر در عراق دوچندان شود و حضور نیروهای آمریکایی نیز به این نگرانی‌ها دامن می‌زد. با این حال شرایط در عراق پس از اشغال نیز به گونه‌ای رقم خورد تا ایران به‌عنوان یک بازیگر خارجی موثر در این کشور به ایفای نقش بپردازد. پس از این اشغال، نسلی از دولتمردان در این کشور روی کار آمدند که روابط نزدیکی با ایران برقرار کردند. این روابط متأثر از انگاره‌های مذهبی رهبران دو کشور بود که باعث شد این روابط کاملاً متفاوت از قبل و در سطح گسترده‌ای دنبال گردد. با این تفاسیر هدف از این مقاله بررسی چگونگی شکل‌گیری این روابط در سطح دو کشور است. با توجه به آنچه گفته شد، سؤال اصلی مقاله این است که روابط ایران و عراق بعد از اشغال نظامی توسط آمریکا چگونه پدید آمد و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این‌گونه روابط چه بوده است؟ فرضیه به این قرار است که انگاره‌های مذهبی و ذهنی در شکل‌گیری این روابط و به وجود آمدن همگرایی بین کشورهای ایران و عراق مؤثر بوده است. مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از رهیافت سازه‌انگاری درصدد است تا به تبیین رابطه بین ایران و عراق بعد از اشغال نظامی بپردازد.

**کلیدواژه‌ها:** جمهوری اسلامی ایران، اشغال نظامی، کشور عراق، سیاست خارجی، ایدئولوژی، سازه‌انگاری.

## مقدمه

بدون شک یکی از مباحث مهم و تأثیرگذار در منطقه خاورمیانه نیز گرایش‌های هویتی در عراق جدید است که بر امنیت سایر کشورها از جمله ایران تأثیرگذار است. در کشور عراق به دلیل نبود هویت ملی چندان قوی، هر طیفی به دنبال تحقق آمال و اهداف خود است. در سطح ملی، موضوع دولت‌سازی، امنیت و بازسازی چالش‌های حادی وجود دارد.

در میان همسایگان کشور ایران در منطقه خلیج فارس، بی‌تردید کشور عراق به دلیل دارا بودن ویژگی‌های خاص سیاسی، امنیتی، قومی، فرهنگی و تاریخی، نقطه اصلی نگاه ایران به منطقه و جهان عرب به حساب می‌آید. بدون شک یکی از مباحث مهم و تأثیرگذار در این منطقه نیز گرایش‌های هویتی در عراق جدید است که بر امنیت سایر کشورها از جمله ایران تأثیرگذار است. در عراق به دلیل نبود هویت ملی چندان قوی، هر طیفی به دنبال تحقق آمال و اهداف خود است. در سطح ملی، موضوع دولت‌سازی، امنیت و بازسازی چالش‌های جدی وجود دارد. به لحاظ مرزبندی‌های استعماری، شاید بتوان گفت عراق روند دولت-ملت‌سازی را به‌طور طبیعی و تاریخی طی نکرده است و این وضعیت بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار است.

ایران و عراق دارای طولانی‌ترین مرز بین‌المللی مشترک به طول ۱۴۵۸ کیلومتر از ناحیه دالامیر داغ از نقطه مرزی مشترک ایران - ترکیه - عراق تا دهانه فاو است. ایران در نواحی همجوار با کردستان - کرمانشاه و ایلام دارای خلأ ژئوپلیتیک است؛ به طوری که منطقه همجوار با استان کرمانشاه به «دالان امنیتی ایران» نام‌گذاری شده است. اهمیت این خط مرزی به دلیل تبیین جلگه میان بین‌النهرین و فلات ایران و به عبارتی مرز میان ایران و جهان عرب حائز اهمیت است که خود مبنای تحولات فرهنگی، هویتی، مذهبی و اقتصادی در طول تاریخ بوده است. (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۱۶)

با سرنگونی رژیم صدام و بروز تحولات جدید برای اولین بار اشتراکات و زمینه‌های فرصت‌سازی در کنار چالش‌هایی چون ماهیت سه‌گانه هویت و جمعیت در عراق و حضور شهروندان در بخش‌های مستقل و جدا با منافع و رویکردهای متفاوت و گاه متضاد که عراق را از منظر ژئوپلیتیکی به کشوری عجیب تبدیل کرده، علاوه بر ایجاد چالش‌هایی در حوزه تفکر سیاستمداران ایرانی، معیاری برای برقراری و تحکیم روابط تهران - بغداد شده است. بعد از این توضیحات باید اشاره شود که روابط ایران و عراق تحت تأثیر چند مؤلفه قرار دارد:

(۱) مشترکات فرهنگی و دینی و وجود یک رابطه کهن تاریخی؛

(۲) وجود منافع مشترک میان دو ملت؛

(۳) ظرفیت‌های ممتاز همکاری شامل مرزهای مشترک طولانی در مقایسه با همسایگان دیگر؛

(۴) وجود شش گذرگاه مرزی و دوازده بازارچه مرزی؛

(۵) وجود اماکن مقدسه، توریستی و سیاسی.

در طول تاریخ معاصر، اکثریت شیعه در کشور عراق همواره تحت ظلم و سیطره حکام قرار داشته‌اند؛ به‌ویژه طی جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، دستگیری، شکنجه و اعدام شیعیان مخصوصاً رهبران شیعی در سطح گسترده‌ای از سوی رژیم بعثی صدام حسین رخ داد و هزاران نفر شهید، تبعید و یا اخراج گردیدند. شکل‌گیری جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی که وجه غالب آن ایدئولوژی شیعه بود، موجب شد غربی‌ها آن را به‌عنوان یک تهدید تلقی نمایند. به‌طوری که دولت‌های بوش و ریگان دشمنی خود را از رژیم صدام کنار گذاشته و در جنگ ایران و عراق از صدام حمایت کردند. پس از فروپاشی رژیم بعثی صدام، برخی کشورها تلاش کردند مانع توسعه روابط بین ایران و عراق گردند. اعتقادشان بر این بود که پیوندهای دوستانه بین دو کشور مسلمان به ایجاد هلال شیعی در منطقه منجر خواهد شد. متأسفانه این فرضیات، تحت نفوذ بعضی کشورهای عرب همسایه که در واقع بستر اصلی خیز تروریسم عربی در منطقه و جهان هستند، شکل گرفته است. (تقفی عامری، ۱۳۸۵: ۱۱۵)

در طول چند دهه گذشته هیچ کشوری در سطح منطقه به اندازه عراق نیز زمینه‌های چالش و تحمیل هزینه‌های امنیتی و سیاسی را برای ایران فراهم نکرده است. درگیری‌های ایران و عراق پیش از انقلاب و جنگ تحمیلی بعد از انقلاب از این نمونه‌اند. بعد از حمله عراق به کویت و وقوع جنگ دوم خلیج فارس، شاهد تغییر رویکرد ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش در قبال این کشور بوده‌ایم، چنان‌که درصدد تضعیف این کشور از طریق اعمال فشارهای بین‌المللی و تحریم‌های متفاوت برآمدند. ضمن اینکه در این دوره اتحاد جماهیر شوروی نیز فروپاشیده و آمریکا قدرت هژمونیک در سطح بین‌الملل گردید. سرانجام ایالات متحده آمریکا به بهانه تروریسم بعد از حملات ۱۱ سپتامبر به عراق لشکرکشی و رژیم بعثی را ساقط نمود. اشغال عراق در سال (۲۰۰۳) باعث گردید تا ایران به‌عنوان کشور همسایه عراق که قبل از آن اختلافاتی را با این کشور داشت، دچار نگرانی‌های دوچندان شود که حضور نیروهای آمریکایی نیز به تشدید این نگرانی‌ها دامن می‌زد. با این حال شرایط پس از اشغال موقعیتی را برای ایران فراهم آورد تا بتواند سیاست خارجی خود را به‌عنوان بازیگر اصلی در این کشور اعمال کند. این اعمال سیاست ناشی از شرایطی است که روی کارآمدن دولتمردان عراقی شیعه در آن بسیار مؤثر بوده است. دولتمردانی که با هنجارهای متفاوت از دول قبلی عراق، انگاره‌های ذهنی متشابهی با رهبران ایران داشته و این امر

سبب گشت تا گفتمان‌های حاکم دو کشور به هم نزدیک شوند. این امر را می‌توان ناشی از شکل‌گیری گفتمان‌هایی دانست که در تکوین هویت ریشه دارد که این هویت نیز تابعی از متغیرهای داخلی و خارجی در طول زمان به شمار می‌رود. این شرایط موجب شده است که اگرچه در دورانی رابطه‌ای مبتنی بر تعارض بر روابط دو کشور حاکم شده باشد اما تغییر این هویت که هم متأثر از شرایط داخلی و خارجی عراق به شمار می‌رود، برای ایران و عراق نیز روابط مبتنی بر همکاری را رقم زده است.

هدف از این مقاله بررسی روابط سیاسی- امنیتی جمهوری اسلامی ایران و عراق پس از اشغال نظامی این کشور است و از همین رو به دنبال پاسخ به این سؤال است که چه عواملی باعث شکل‌گیری روابط متفاوت ایران و عراق در سطح سیاسی- امنیتی در این کشورها گشته است؟ تحلیل شکل‌گیری این الگو از روابط و عوامل مؤثر بر آن با توجه به اینکه دو الگوی تعارضی و همکاری در روابط دو کشور حاکم بوده است، رهیافتی نوین را می‌طلبد. از این رو، می‌توان از سازه‌انگاری به‌عنوان مناسب‌ترین تئوری در این مقاله بهره برد.

### ۱- سازه‌انگاری به‌مثابه رهیافت نظری

گسترش ادبیات تکوین‌گرایانه به‌گونه‌ای است که حتی در سال‌های اخیر نظریه سیاست خارجی تکوین‌گرایانه نیز مراحل رشد خود را طی کرده است. (قهرمانپور، ۱۳۸۳: ۳۰۰) با توجه به ارتباط تنگاتنگ روابط بین‌الملل با سیاست خارجی می‌توان رهیافت‌های تجزیه و تحلیل سیاست خارجی را به سه دسته تقسیم نمود:

(۱) رهیافت سنتی که تأکید بر تاریخ دیپلماسی دارد؛

(۲) رهیافت علمی جیمز روزنا؛

(۳) رهیافت رادیکال و سازه‌انگاران. (آقایی و رسولی، ۱۳۸۸: ۷)

سازه‌انگاری رهیافتی یکپارچه نیست و تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از آن می‌شود. پرایس و روس اسمیت دو طیف اصلی را در این رهیافت شناسایی کرده‌اند: مدرنیست‌ها و پست‌مدرنیست‌ها. برخلاف رویکرد پست‌مدرن، در رویکرد مدرنیست نه بر نقش زبان در شکل‌گیری هویت، بلکه بر نقش هنجارها در دو سطح داخلی و بین‌المللی تأکید می‌شود. طبق این مدل، رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی نهایتاً ریشه در هنجارهایی دارد که هویت آن را تشکیل داده است و این هنجارها هستند که منافع و اهداف دولت‌ها را تعریف می‌کنند. بر این اساس، به خاطر برداشت‌های متفاوت از عقلانیت، منطق کنش در سیاست خارجی تکوین‌گرایانه نیز نه نتیجه‌بخشی بلکه برازندگی یا

تناسب است؛ یعنی در تکوین‌گرایی، منطق تناسب رفتار با هنجارهایی است که دیگران از دولت انتظار دارند. بدین‌سان بخشی از رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی که رویکردهای عقلانیت‌گرا در مورد آنها صدق نمی‌کند با رویکرد تکوین‌گرایانه و منطق برازندگی قابل تبیین هستند. (قهرمانپور، ۱۳۸۳: ۷۴-۷۵)

سازه‌انگاری با قرار گرفتن میان دو نظریه خردگرا و واکنش‌گرا از یک‌سو به ویژگی‌های مکاتب خردگرا و اثبات‌گرا اهمیت می‌دهد و از سوی دیگر با تمرکز بر معانی‌ای که بازیگران به رفتار خود می‌دهند و تأکید بر ایده‌ها، باورها، ساختارهای هنجاری و توجه به شکل‌گیری هویت بازیگران نیز به نظریه‌های واکنش‌گرا نزدیک می‌شود. (Smith, 1997: 168) رهیافت سازه‌انگاری در حوزه سیاست بین‌الملل، رویکردی هویت‌محور به سیاست خارجی دارد و به‌جای تأکید بر توانایی دولت‌ها یا توزیع قدرت به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل، بر «هویت» دولت‌ها تمرکز می‌کند. نظریه‌های واکنش‌گرا و برساخت‌گرا با وجود تفاوت در دیگر موضوع‌ها، در این نکته اشتراک نظر دارند که از پذیرش هویت و منافع به‌عنوان امری از پیش تعیین شده، سر باز می‌زنند. از دیدگاه آنها هویت‌ها امری مسلم و قطعی نیستند؛ بلکه امری هستند که ما آنها را ایجاد کرده‌ایم و به همین دلیل که توسط ما ایجاد شده‌اند، می‌توان آنها را به‌گونه‌ای دیگر ایجاد کرد. (Hopf, 2000: 175)

نکته دیگر درباره هویت از منظر سازه‌انگاران باور به «زمینه‌مندی» آن است؛ یعنی هویت ملی بر اساس حافظه تاریخی، جایگاه سرزمینی (وضعیت ژئوپلیتیک)، فرهنگ و ... شکل می‌گیرد. کشورها بر اساس هویت زمینه‌مند، خود را از دیگرانی که صاحب این خصلت‌ها نیستند، متمایز می‌کنند. به تعریف «خود و دیگری»، «دوستان و دشمنان»، «رقبا و همکاران» خود می‌پردازند و درصدد حفظ وضع موجود یا تغییر آن بر می‌آیند. حوزه‌های نفوذ و در یک کلام منافع و سیاست خارجی خود را می‌سازند. (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۲۰)

سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید دارند و معتقدند که بدون توجه به "فرهنگ سیاسی جهانی استاندارد کننده" نمی‌توان ثبات بالای نظم دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۰) آنها اعتقاد دارند که تغییر در هنجارهای مؤثر در فرهنگ سیاسی و هویت بازیگران تغییر در منافع بازیگران را به‌وجود خواهد آورد، از این‌رو منافع امری در حال تکوین بوده و برخلاف رهیافت‌های عقلانیت‌گرا که مقوله تداوم بیش از تغییر اهمیت دارد و اصل را بر تداوم می‌گذارد، این رهیافت به تغییر اهمیت می‌دهد. (قهرمانپور، ۱۳۸۳: ۳۰۵-۳۰۶)

جایگزین کردن منطق تناسب با عقلانیت ابزاری و در نظر گرفتن سطح تحلیل نئورئالیسم‌ها و نئولیبرال‌ها از سوی سازه‌انگاران و مدنظر قرار دادن این مفهوم که منافع و اهداف دولت‌ها تابع هنجارها و هویت آنها است، باعث موفقیت این رهیافت در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی شده است. (قهرمانپور، ۱۳۸۳: ۷۴)

هویت به‌مثابه امری محوری در سازه‌انگاری بر ساخته در فرایند مشارکت در معانی جمعی و اجتماعی است. در چارچوب این هویت است که بازیگر در عرصه روابط بین‌الملل تصورات خود از دیگران و اهداف خود را مشخص می‌سازد و به کنش می‌پردازد و رابطه با دیگران را شکل می‌دهد. (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۳۳) بنابراین، در این مکتب نظری، هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران است. کنشگران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به‌دست می‌آورند؛ یعنی همان مبانی که ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. هویت‌ها و منافع، اموری رابطه‌ای هستند و زمانی که موقعیت را تعریف می‌کنیم، آنها تعریف می‌شوند. هویت در ساده‌ترین تعریف آن عبارت است از: چپستی هر چیزی یا به بیانی فلسفی «هر آن چه که چیزی را به آن چه هست، تبدیل می‌کند.» الکساندر ونت<sup>۱</sup> بر آن است که تعریفی گسترده‌تر از این تعریف موسع لازم است و در نتیجه هویت را خصوصیتی در «کنشگر نیت‌مند» می‌داند که موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری است. (اسمیت، ۲۰۰۱: ۲۴۴)

بنابراین هویت ریشه در فهم کنش‌گر از خود دارد. اما مبانی این فهم وابسته به این است که آیا سایر کنش‌گران، کنش‌گر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه؟ و این نشان‌دهنده بُعد «بینا ذهنیتی» هویت است؛ یعنی برداشت‌های دیگران نیز علاوه بر برداشت خود از هویت در مبانی آن تأثیر دارد و ساختارهای درونی و بیرونی هر دو به هویت‌ها قوام می‌بخشند. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۵-۳۲۶) باید توجه داشت اصولاً بر مبانی همین هویت است که منافع بازیگران شکل می‌گیرد؛ زیرا یک کنشگر تا وقتی که نداند که کیست، نمی‌داند که چه می‌خواهد. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۶-۳۳۷) ونت معتقد است که هر دولت می‌تواند هویت‌های بسیار متعددی داشته باشد، مثلاً به‌عنوان «حاکم»، «رهبر جهان آزاد» و غیره. هر هویتی تعریف اجتماعی کنشگر است و ریشه در نظریه‌هایی دارد که کنشگران به شکلی جمعی درباره خود و یکدیگر دارند و به ساختار اجتماعی جهان قوام می‌بخشد. (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۱)

1. Alexander Wendt

سه بعد محتوایی مهم در روابط بین‌الملل عبارت‌اند از: رابطه آنارشی و نظم، مسئله همکاری‌های بین‌المللی و امکان تحول در روابط بین‌الملل. در برداشت سازه‌انگاره، آنارشی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند. از نظر ونت، آنارشی فی‌نفسه ظرف خالی و فاقد هر نوع منطق درونی است. آنارشی نه لزوماً تعارض‌آمیز است و نه مبتنی بر همکاری. از دیدگاه ونت آنچه امروزه واقع‌گرایان به‌عنوان خودیاری و سیاست قدرت مطرح می‌کنند، حاصل رویه‌های خاصی است که ناشی از خصوصیات جوهری با منطق آنارشی نیست. به نظر ونت قبل از تعامل، کنشگران توانایی‌هایی دارند و مایل به حفظ خود نیز هستند اما این به معنای آن نیست که به دنبال خودیاری خواهند رفت و دیگری را دشمن فرض کنند. به عبارت دیگر، هویت کنشگران را شرایط آنارشیک تعریف نمی‌کند، این تعاملات آنها است که هویت آنها را مشخص می‌سازد و بسته به این هویت خود/ دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۴۶-۳۴۴)

پس اعمال اجتماعی نیز فرایندهای علامت دادن، تفسیر و پاسخ هستند که در بستر آنها شناخت مشترک خلق می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد. از نظر ونت، هویت جمعی که رابطه میان خود و دیگری را به نتیجه منطقی آن یعنی هم‌ذات‌انگاری و یکسان‌انگاری می‌رساند و در آن تمایز میان خود و دیگری رنگ می‌بازد، بر اساس فهم خود از یکدیگر در یک کنش اجتماعی ساخته می‌شود و از طریق تکرار فرایندهای تعاملی نیز اثبات شده و گسترش می‌یابد. به‌رغم اعتقاد ونت به نظام بین‌الملل آنارشیک، وی معتقد است که همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. (جوکار و طوسی، ۱۳۸۹: ۱۸۳-۱۸۲)

با توجه به تأکید سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل و این اعتقاد که بخش مهمی از سیاست بین‌الملل تبلور یک فرهنگ یا هویت است و درصدد ابراز و شناساندن خود برآمده است، دیرپایی فرهنگ تصمیم‌گیرندگان را تشویق می‌کند رفتار خاص خود را به جامعه بین‌الملل تعمیم دهند و منفعت ملی را بر اساس توسعه فرهنگ خود تعریف کنند. تأکید بر ارزش‌های گذشته و بسط ارزش‌های خودی سبب مقاومت فرهنگ‌های دیگری می‌شود و این امر باعث می‌شود که سازه‌انگاران وجود خوشه‌های متفاوت فرهنگی را بپذیرند و در عین بقا، با همدیگر تعامل و بین فرهنگ ملی و هنجارهای فراملی ارتباط دوسویه برقرار کنند. (نصری، ۱۳۸۵: ۷۱۷-۷۱۸) این امر یعنی تأکید بر ارزش‌های فرهنگی و بسط آنها در روابط ایران و عراق که به صورت متقابل در روابط دو کشور دیده می‌شود، سبب گردیده است تا نوعی تعامل و همکاری جایگزین تعارضات ناشی از منافع مادی گردیده و روابط این دو کشور را به‌صورت دوستانه‌ای درآورد.

## ۲- پیشینه روابط ایران و عراق قبل از انقلاب اسلامی

رابطه ایران و عراق قبل از انقلاب اسلامی، به دلیل دوستی رژیم شاهنشاهی با رژیم اسرائیل و آثار نامطلوبی که این رابطه بر روابط ایران و کشورهای عرب منطقه و همچنین دولت بعثی عراق داشت، تحت تأثیر قرار گرفته بود. به جز این، می‌توان موارد دیگری را نیز برشمرد که سبب گردید این روابط به صورت رقابت و دشمنی در بین دو کشور درآید. روابط نزدیک دولت‌های عراق و شوروی یکی از این عوامل بود که پس از کودتای بعثی‌ها باعث گشت تا این کشور ناوگان خود را به خلیج فارس روانه کرده و به همین جهت عراق سیاست‌های تندی را در مقابل ایران اتخاذ کند که در سطح منطقه‌ای با منافع ایران در تقابل بود. همچنین سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ای که عراق در قبال سرزمین‌های کویت و ایران پیش گرفته بود و طرح ادعاهایی در مورد خوزستان باعث گشته بود که حتی درگیری‌های نظامی بین ایران و عراق در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۵۲ به وجود بیاید که در کل می‌توان از این دوران به دوران پر تنشی در روابط دو کشور یاد کرد. در این دوران اتخاذ تدابیر مختلف از سوی دو دولت باعث گردید تا نوعی ایران‌ستیزی در خصوص رویکرد عراق نسبت به کشور ایران به وجود بیاید و با توجه به این امر و ایران‌ستیزی پیش آمده، ایرانی تبارهای زیادی از این کشور به صورت دو دوره اخراج شوند که از آنها به‌عنوان پیشگامان توسعه‌طلبی ایران در عراق یاد می‌شد. این امر به منظور کاهش شکاف شیعی- سنی از سوی رژیم بعثی عراق در پیش گرفته شده بود که در چارچوب آن، این رژیم به مقابله با ایرانیان و یهودیان برخاسته بود. (برنا بلداجی، ۱۳۸۴: ۲۷۷-۲۷۴)

روابط دو کشور در شرایطی وارد بحران جدیدی شد که حسن البکر -رئیس رژیم کودتایی عراق- ادعای حاکمیت مطلق عراق بر اروندرود را مطرح کرد و مقامات بعثی تصمیم گرفتند اسناد و مدارک کشتی‌هایی را که وارد اروندرود می‌شدند، بازرسی نمایند. به دنبال این تصمیم در ۲۶ فروردین ۱۳۴۸ وزارت امور خارجه عراق، آبراه شط‌العرب را جزء لاینفک خاک عراق نامید و از ایران خواست پرچم‌های خود را از روی کشتی‌ها پایین بکشد. به دنبال این اظهارات و اعمال مقامات عراقی، دولت ایران نیز در اردیبهشت ۱۳۴۸ عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ را ملغی و تمایل خود را به انعقاد قراردادی مبتنی بر خط تالوگ اعلام نمود. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۵۸) این رویداد روابط دو کشور را تا آستانه وقوع برخورد نظامی به وخامت کشاند و حتی احتمال درگیری نظامی نیز قوت یافت، اما با میانجی‌گری هواری بومدین<sup>۱</sup> در جریان اجلاس سران اوپک (۱۳ الی ۱۵ اسفند ۱۳۵۳) در الجزایر، دو کشور به توافقاتی جهت پایان بخشیدن به اختلافات خود دست



یافتند. بر اساس این توافق، خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی دو کشور شناخته شد و ایران به‌صورت تلویحی پذیرفت که از حمایت کردهای بارزانی دست بکشد و مقداری از اراضی عراق را که در تصرف خود داشت، به آن کشور بازگرداند. (پارسا دوست، ۱۳۶۴: ۱۴۹-۱۵۱)

انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره، ظاهراً باعث پایان اختلافات مرزی و روابطی نسبتاً بهتر شد، اما این آرامش نسبی در روابط بین دو کشور با وقوع انقلاب اسلامی در ایران پایان یافت؛ زیرا عراق به موجب بیانیه الجزایر و با پذیرش خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی دو کشور، عملاً حاکمیت ایران را بر اروند پذیرفته بود و به دنبال موقعیتی مناسب می‌گشت تا ضربه نهایی خود را به ایران وارد سازد. (نظر آهاری، ۱۳۸۳: ۱۵۵)

علاوه‌بر متغیرهای داخلی که سبب گشته بود تا ایران و عراق به‌صورت متعارضی با یکدیگر رفتار کنند، ماهیت دوقطبی نظام بین‌الملل نیز به این تعارض دامن می‌زد. به‌عنوان مثال هرچند توانایی‌های ایران در زمینه‌هایی همچون دارا بودن امتیازاتی در جغرافیای سیاسی مانند سواحل طولانی در خلیج فارس و دریای عمان، تسلط بر تنگه هرمز و شکل‌گیری قدرت دریایی جدید آن، عراق را دچار ترس می‌کرد، مسائل بین‌المللی همچون خط‌مشی دو ستونی آمریکا نیز که رژیم شاه را به‌صورت ژاندارم منطقه درآورده بود، این تعارضات با ایران را دوچندان می‌کرد. حمایت کشورهای منطقه از رژیم شاه نیز که توانایی مقابله با آن را نداشتند، به این ترس عراق دامن می‌زد. از سوی دیگر رژیم عراق نیز با بستن پیمان‌های دوستی و همکاری با شوروی که شامل صدور تسلیحات و ارائه خدمات و آموزش نظامی به نیروهای عراقی می‌گشت در جهت تقابل با ایران برآمده بود. علاوه‌بر پیمان‌های این کشور با شوروی، عراق با کشورهای نظیر آرژانتین و فرانسه نیز پیمان‌هایی را امضا نموده بود که این پیمان‌ها در راستای اهداف بلندمدت برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای، میکروبی و شیمیایی بود که این امر به‌منظور ایفای نقش رهبری در منطقه بود و عراق با توجه به اینکه ایران و اسرائیل قبل از انقلاب به‌عنوان متحدان هم به‌شمار می‌رفتند، جهت به چالش کشاندن این دو کشور مترصد دستیابی به این سلاح‌ها بود. بنابراین می‌توان روابط ایران و عراق قبل از پیروزی نهضت اسلامی ملت ایران را به‌صورت تقابل ناشی از رویکردهای داخلی و نظام بین‌الملل در نظر گرفت که در بسیاری از زمینه‌ها نیز منافع آنها با چالش روبه‌رو بود. (پورسعید، ۱۳۸۲: ۴۳۳-۴۲۹)

### ۳- انقلاب اسلامی ایران و تأثیر آن بر روابط ایران و عراق

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، روابط ایران و عراق را نه‌تنها به‌صورت خصمانه سابق نگه داشت بلکه موجب گردید تا این روابط به جنگ کشیده شود. در این دوران رژیم بعثی با این احساس که

می‌توانند برنده جنگ علیه ایران باشند، به نیابت از اعراب وارد جنگ با ایران شدند. عراق بدین دلیل خود را برنده جنگ با ایران می‌دانست که احساس می‌کرد با ضعیف شدن نیروهای نظامی ایران پس از سقوط شاه، تعدد مراجع تصمیم‌گیری در این کشور، درگیر بودن ایران در جنگ‌های داخلی، حمایت مادی و معنوی کشورهای حوزه عرب خلیج‌فارس از عراق و بحرانی بودن روابط ایران و آمریکا به علت گروگان‌گیری می‌تواند جنگ را به سود خود به اتمام برساند. خارج از نقشی که قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه در این جنگ ایفا نمودند، عراق به‌عنوان یک کشور با ایدئولوژی متضاد با ایران به جنگ با این کشور برخاست تا روابط این دو کشور بر اساس اصل ژئوپولیتیک و البته ایدئولوژی‌های متفاوتی که بر دو کشور در این دوران حاکم بود، تعریف گردد. (طبری، ۱۳۸۱: ۹۴-۹۳)

جنگ ایران و عراق از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دومین حادثه و رخداد مهم خاورمیانه در تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی در دو دهه پایانی قرن بیستم به‌شمار می‌رفت که هم ناشی از تعارض ژئوپولیتیک دو کشور به حساب می‌رفت و هم اینکه ابزاری بود برای غرب علیه ایران تا از این طریق ایران را به عدول از اصول و آرمان‌های اسلامی- انقلابی‌اش وادار کند. البته می‌توان در نگاهی دقیق‌تر این جنگ را برای نوعی توازن بخشی در منطقه از سوی قدرت‌های بزرگ دانست که به‌عنوان مثال از سوی آمریکا با عنوان استراتژی «نه شکست و نه پیروزی ایران و عراق» دنبال می‌گشت که تئوری پرداز آن برژینسکی نظریه‌پرداز عمده سیاست خارجی آمریکا بود و این اعتقاد را در مقامات ایرانی به وجود آورد که این جنگ فراتر از روابط خصمانه دو طرف جنگی بود که از طریق شرق و غرب بر ایران اعمال گشته بود؛ زیرا که آنها از انقلاب اسلامی ایران ناراضی بودند. از دیدگاه هاشمی رفسنجانی که در زمان این اظهارنظرها رئیس مجلس شورای اسلامی بود، غرب که بیشترین منافع را در ایران داشت، انقلاب را مستقیماً علیه منافع خود می‌دید و این جنگ بدین خاطر بود تا این شرایط در ایران به وجود بیاید که با ناامیدی از شرایط، این باور به وجود بیاید که نمی‌توان بدون اتکا به شرق و غرب انقلابی باقی بماند. بنابراین صدام به‌عنوان نقطه تقاطع خطوط شرق و غرب در مورد ایران به شمار می‌رفت که می‌توانست با تحقق جنگ، اهداف شرق و غرب را در مورد ایران به تلافی برساند. (اسدی، ۱۳۸۶: ۴-۲) روابط ایران و عراق پس از انقلاب به‌صورت یک تقابل شدید و در شکل جنگ ادامه یافت که می‌توان آن را ناشی از تعارضات ژئوپولیتیک و هویت‌های متفاوت ناشی از ایدئولوژی‌های متعارض دانست. این رویکرد خصمانه، پس از سقوط صدام حسین، اصلاح گردید و هویت مشترک دینی به همراه

اشتراکات فرهنگی و دینی، جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی منجر به روابط حسنه بین دو کشور گردید.

#### ۴- بررسی وضعیت اشغال نظامی عراق بعد از سال ۲۰۰۳

اگر بخواهیم برای اشغال عراق یک نقطه عطف در نظر بگیریم باید آن را حمله عراق به کویت در نظر گرفت که به‌عنوان نقطه عطف در روابط آمریکا با صدام حسین تلقی می‌شود. از زمان بیرون راندن عراق از کویت در سال ۱۹۹۱، دولت آمریکا به دنبال تغییر رژیم در عراق برآمده بود؛ زیرا ارزیابی آمریکایی‌ها بر این بود که صدام بازیگری نیست که بتوان با آن همکاری کرد و از همان ابتدا با طرح فروپاشی که در دوره بوش پدر پیگیری شد، مترصد اجرای این کار بودند؛ البته این امر نیز با اجرای انتفاضه شعبانیه در مارس ۱۹۹۱ و قیام شیعیان که حتی دامنه آن به حومه بغداد کشیده شده بود، دنبال گشت اما در نهایت این احساس نگرانی در دولت آمریکا به وجود آمد که روی کار آمدن یک دولت دینی می‌تواند در امتداد نظام جمهوری اسلامی ایران تلقی شود و به همین خاطر، فضای لازم برای سرکوب انتفاضه توسط صدام فراهم شد.

از همین رو برای تغییر حکومت، آمریکایی‌ها به دنبال کودتا در عراق برآمدند که البته این طرح نیز با توجه به سیستم امنیتی بسته عراق راه به جایی نبرد و ناچاراً به سازماندهی نیروهای معارض عراقی در خارج از کشور و استمرار تحریم‌ها برای تحلیل بردن سیستم نظامی و امنیتی عراق و افزایش فشار بر مردم این کشور روی آورد تا بدین وسیله زمینه سقوط دولت عراق را فراهم آورد. پس از ناکام ماندن این عوامل و حتی ناکام ماندن عملیات هوایی غافلگیرانه به بغداد برای از بین بردن صدام، آمریکا مصمم گشت تا زمینه بین‌المللی را برای اشغال عراق فراهم آورد. هرچند ایجاد زمینه بین‌المللی نیز برای حمله به عراق با مخالفت کشورهای همچون روسیه، چین، آلمان و فرانسه با شکست مواجه گشت اما ایالات متحده آمریکا به‌صورت یک‌جانبه و با سرخوشی که پیروزی آسان بر طالبان در افغانستان به‌دست آورده بود، در ۲۹ اسفند ۱۳۸۱ فرمان جنگ علیه عراق را صادر و آن را در جهت آزادسازی مردم عراق از دست دیکتاتوری صدام دانست. (ایروانی، ۱۳۸۸: ۱۵۵-۱۵۷)

در این زمان، عراق شرایط داخلی و بین‌المللی بسیار ضعیفی داشت به‌گونه‌ای که در داخل تحریم‌هایی که پس از اشغال کویت بر این کشور اعمال گردیده بود، آن را بسیار ضعیف کرده بود و قسمت‌هایی از خاک این کشور نیز به‌صورت خودمختار درآمده بود. زیرساخت‌های این کشور در طول جنگ تحمیلی با ایران و پس از آن با بمباران‌های مکرر آمریکا و انگلیس به‌شدت آسیب دیده بود و مهم‌تر از همه رژیم صدام پایگاه مردمی‌اش را در این کشور از دست داده و مشروعیت

این رژیم نیز به شدت تضعیف شده بود. بنابراین شرایط داخلی برای حمله آمریکا به عراق مهیا بود اما در عرصه خارجی نیز عراق به عنوان یک کشور اشغال‌گر و متجاوز که دو همسایه‌اش را مورد هجوم قرار داده بود، شناخته می‌شد که نسبت به مردمش نیز بی‌رحم به‌شمار می‌رفت. تمامی این عوامل پس از ۱۱ سپتامبر با اتهام ارتباط این رژیم با القاعده به اوج خود رسید، چراکه آمریکایی‌ها معتقد بودند در پرتو این ارتباط، القاعده به سلاح کشتار جمعی دست یافته و در نهایت عراق یک چهره مخرب بین‌المللی به‌شمار می‌رفت. در سطح منطقه‌ای و در اتحادیه عرب نیز عراق وضعیت خوبی نداشت که این امر پس از تعلیق عضویت این کشور پس از اشغال کویت به‌صورت روابط بسیار سرد دولت‌های عربی با صدام درآمد بود. بنابراین شرایط کاملاً علیه عراق بود اما برای یک حمله نیاز به اجماع یا حداقل مجوز سازمان ملل بود که صدام حسین آن را در ارزیابی‌های خود در نظر گرفته و به امید روسیه‌ای بود که به صدام قول داده بود که در شورای امنیت چنین مجوزی را صادر نکند، غافل از اینکه ایالات متحده با دور زدن شورای امنیت به تهاجم علیه عراق دست می‌زند. (ایروانی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۵۷)

##### ۵- زمینه‌سازی فرصت‌های نوین ایران در عراق جدید

تحولات جدید در عراق باعث گشت تا یک نظام سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی جدید در این کشور شکل بگیرد و هر یک از بازیگران صاحب نفوذ در عراق در حال تثبیت را به فکر موقعیت و جایگاه منطقه‌ای خود انداخت. این امر زمینه‌ها و ظرفیت‌های زیادی را به‌عنوان فرصت برای جمهوری اسلامی ایران فراهم ساخت تا به ایفای نقشی در این کشور بپردازد. البته هرچند شرایط جدید عراق چالش‌هایی نیز برای ایران به‌وجود آورد اما در این بحث به فرصت‌های ناشی از دگرگونی می‌پردازیم.

با توجه به فرصت‌ها و نیز چالش‌های بعد از اشغال عراق، سیاست خارجی ایران در این کشور شکل گرفت که البته در این رابطه می‌بایست فرصت اندک، درجه تهدیدات بالا و رقابت‌های بازیگران اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را نیز که هرکدام به نحوی در پی افزایش نقش و نفوذ خود در عراق بودند، در نظر گرفت.

حس مشترک شیعی بودن یکی از عواملی بود که به نوعی سبب قرابت میان جمهوری اسلامی ایران و عراق جدیدی شد که در رأس آن احزابی همچون مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، جناح صدر و حزب الدعوه قرار گرفته بودند و پس از سقوط صدام حسین این فرصت را برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده بودند تا به گسترش عمق راهبردی خود بپردازند.

ایران پس از تشکیل حکومت جدید در عراق و در دست گرفتن حکومت توسط نیروهای طرفدار این کشور به حمایت از یک عراق با ثبات، امن و مستقل پرداخته است که در عین دوستی با ایران بتواند نفوذ ایالات متحده آمریکا را نیز در تحولات داخلی این کشور کاهش دهد. بنابراین شکل‌گیری عراق جدید، ضرورت تعیین نقش متفاوت را برای ایران ایجاد می‌کند تا ایران بتواند از این منظر علاوه بر روابط دوجانبه، به دنبال فرصت‌سازیهایی برای روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در چارچوب روابط با قدرت‌های بزرگ باشد که ساخت دولت عراق همواره در این راستا امری تعیین‌کننده به نظر می‌رسید و با در پیش گرفتن هویت شیعی در حاکمیت سیاسی عراق این امر برای ایران محقق می‌گردد و تعاملات دو کشور را در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی - امنیتی تقویت می‌کند. (عطایی، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۱۹۹)

#### ۶- نقش مذهب در همگرایی سیاسی

با توجه به بحث‌های نوین که در روابط بین‌الملل مطرح گردیده‌اند، مباحث مطرح شده در بالا می‌تواند زمینه‌ای را برای تعقیب شیوه‌ها و سازوکارهای مختلف فراهم آورد. می‌توان به‌عنوان نمونه از عوامل فرهنگی و هویتی نام برد که اهداف دیپلماسی را تعیین می‌کند و به کشورها این امکان را می‌دهد که با توجه به این فرهنگ و هویت، ظرفیت‌های فرهنگی خود را دنبال کنند. استفاده از این پارامترها سبب می‌گردد که هزینه‌های قدرتمند شدن برای کشورها کاسته شده و ظرفیت‌هایی نظیر پیشینه تاریخی، تمدنی، دینی، فرهنگی و ... زمینه‌هایی برای قدرتمندسازی کشورها و همسوسازی منافع آنها تلقی گردد.

این مشترکات در عرصه فرهنگی، تاریخی و مذهبی سبب گردیده تا ایران و عراق به دنبال کسب یک هویت مشترک در جهت تعقیب اهدافی نظیر مبارزه با تروریسم، حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای، ثبات اقتصادی و ... برآیند. این هویت علی‌الخصوص پس از اشغال عراق شکل تازه و پررنگ‌تری به خود گرفته است که ناشی از فرهنگ، ارزش‌ها و مذهب مشترکی است که بین این دو کشور به‌صورت نهادینه درآمده است که هم اقدامات عراق و هم اجرای سیاست‌خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. (صادقی و عسکرخانی، ۱۳۹۰: ۹۲۹-۹۲۸)

هرچند در ابتدای حمله آمریکا به عراق، نگرانی‌هایی از جهت روی کار آمدن یک دولت تهدیدگر در عراق و همچنین تهدید امنیت ملی ایران پیش آمد و نیز به‌خاطر روابط خصمانه ایران و آمریکا نگرانی‌هایی از بابت حضور این کشور در عراق برای جمهوری اسلامی ایران حس می‌شد اما تحولات و نتایج حاصل از روند تحولات در عراق به‌گونه‌ای شکل گرفت که ایران به‌عنوان بازیگر اصلی رقیب آمریکا در عراق تبدیل گردد و در رابطه با عراق نیز دو کشور از نگاه همدیگر

کشورهای همسایه، هم دین، هم فرهنگ و با اشتراکات تمدنی محسوب می‌گردیدند. این روند در بین دولتمردان عراقی نیز دیده می‌شود به‌گونه‌ای که آنها خود را مدیون کمک‌های ایران در زمان صدام می‌دانستند. (ایروانی، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۲)

این امر به‌ویژه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دیده می‌شود که با حمایت از عراق درصدد وحدت و یکپارچگی این کشور برآمده است. سفرهای مکرری که رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، فعالان سیاسی و حزبی از اعضای کابینه عراق به ایران انجام داده‌اند و همچنین دیدارهای مقامات ایرانی از عراق همه بر مبنای اشتراکاتی بوده است که از لحاظ تاریخی، فرهنگی، مذهبی و ... بین دو کشور به وجود آمده است و توانسته واقعیت‌های ژئوپلیتیکی را کمرنگ کند. واقعیت‌های ژئوپلیتیکی که تا قبل از اشغال عراق و روی کار آمدن شیعیان به‌عنوان اصلی‌ترین عامل رابطه ایران و عراق تلقی می‌گردید. می‌توان این‌گونه برداشت کرد که در یک برداشت ژئوپلیتیک از روابط ایران و عراق، این دو کشور به‌مثابه دو دشمن تلقی می‌گردند اما در یک برداشت سازه‌انگارانه این مفاهیم و برداشت‌های ژئوپلیتیک رنگ می‌بازند. (هرسیج، ۱۳۸۸: ۱۸۲)

این برداشت متأثر از هویت شیعی هر دو طرف است و زمینه ساز روابط ایران با عراق به‌صورت همه‌جانبه‌ای گشته است. در عین حال، این دو کشور را به‌صورت دو کشور دوست با سازه‌های مشترک درآورده است اما چالش‌هایی را نیز برای ایران به همراه داشته که از سوی کشورهای معارض با ایران از آن به‌عنوان هلال شیعی یاد می‌شود و آن را تهدیدی برای دولت‌های عرب همسایه ایران، آمریکا و اسرائیل تلقی می‌کنند. (تقی‌لو، ۱۳۸۶: ۵۳۸-۵۳۷)

این طیف معتقدند که هرچند قدرت‌گیری شیعه در عراق در ابتدا ممکن است پیامدهای فرهنگی و مذهبی داشته باشد اما در نهایت ایران را در رأس جریان‌های احیای شیعه قرار می‌دهد که منجر به تقاضای بیشتر شیعیان می‌گردد که این امر علاوه بر عراق بر دیگر کشورهای منطقه که دارای مرجعیت شیعه می‌باشند نیز تأثیرگذار است. در همین راستا نیز این امر باعث گردیده است که آمریکا از این روند ناخشنود شود و با طرح هلال شیعی به ایجاد ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی در منطقه بپردازد که البته منجر به اتحاد کشورهای منطقه علیه ایران می‌گردد که البته با واکنش مقامات ایرانی روبه‌رو گردیده است که این کار آمریکا را به‌مثابه امری برای ترساندن ملت‌ها و دولت‌های سنی مذهب منطقه از قدرت‌گیری شیعیان می‌دانند که باعث گردیده ایران در معرض تهدید همسایگان قرار بگیرد و سیاست دو دستگی و اختلاف در بین امت اسلامی به وجود بیاید. گذشته از تمامی این موارد اما شکل‌گیری یک هلال شیعی می‌تواند از جهت ژئوپلیتیک به تقویت جمهوری اسلامی ایران منجر گردد که در مقابله با هژمونی‌گرایی ایالات

متحدہ آمریکا در منطقه قرار می‌گیرد و می‌تواند جمهوری اسلامی ایران را به همراه عراق و البته حزب‌الله لبنان به‌عنوان محور مقاومت در منطقه مطرح و موجب ناکامی سیاست‌ها و اهداف منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا گردد. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۶۶)

با گذر از تبعات منطقه‌ای این رابطه و در نگاهی به مناسبات دوجانبه ایران و عراق، باید مبانی همبستگی تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک را به‌مثابه بستر اساسی بازتولید این رابطه در نظر بگیریم که این امر پس از به قدرت رسیدن شیعیان و مناسبات مثبتی که بین رهبران شیعه و کرد که نقش به‌سزایی در حکومت نوین عراق دارند، به چشم می‌خورد. البته این روند مکمل روندی است که در سیاست‌خارجی ایران نیز به تنش‌زدایی مرسوم است و هم‌اکنون در سیاست‌خارجی ایران نهادینه شده است و باعث روند مسالمت‌جویانه در روابط دو طرف گردیده است. می‌توان مهم‌ترین مبانی و محورهای این همبستگی در روابط ایران و عراق را این‌گونه برشمرد: مذهب شیعی دوازده امامی و ارتباط معنوی خاصی که شیعیان هر دو کشور را با توجه به اعتقادات مشترک مذهبی به‌هم پیوند داده است، وجود عتبات عالیات در دو کشور که باعث آموشد و در نتیجه پیوند دو ملت می‌گردد، بافت فرهنگی - اجتماعی مشابه دو کشور با توجه به سابقه تاریخی مشترک، اقامت ایرانیان در عراق و عراقی‌ها در ایران، ارتباط علمی و فرهنگی دیرینه بین حوزه‌های علمیه دو کشور، توجه شیعیان عراق و ایران برای حل مشکلات خود از گذشته‌های دور (دولت عثمانی)، مرجعیت و زمامت واحد شیعه و ... (برنا بلداجی: ۲۷۷-۲۷۴)

در رابطه با مرجعیت و زمامت شیعیان و اشتراکاتی که این حوزه برای هویت‌سازی مشترک ایجاد کرده است می‌توان به این اصول اشاره کرد که عبارت‌اند از: ناسازگاری با دولت غیرمذهبی، که این امر پس از فروپاشی رژیم بعث در قانون اساسی عراق گنجانده شد و عراق را به‌صورت یک دولت دینی همانند ایران درآورد. مطابق ماده ۲ قانون اساسی عراق، اسلام دین رسمی کشور و یک منبع اساسی قانونگذاری است و دیگر اینکه هیچ قانونی که مغایر با احکام بی‌چون‌وچرای اسلام باشد نمی‌تواند تصویب شود. وحدت از دیگر پارامترهایی است که به‌صورت مشترک بین مرجعیت مشترک و مراجع دو کشور باعث ایجاد یک هویت اسلامی و نه یک هویت عربی یا هرگونه دیگری از هویت گردیده است که با آن، این مرجعیت به دنبال هرگونه رهایی از بحث شیعه و سنی است. جامع‌نگری و جهان‌شمولی مرجعیت واحد را نیز باید در شکل‌گیری هویتی مشابه به‌حساب آورد که در آنها نه‌تنها دغدغه دو کشور بلکه دغدغه کلی‌تری به‌نام جهان اسلام از دغدغه‌های آنها محسوب می‌گردد. (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۳۲-۱۲۱)

رابطه ایران و عراق صرف‌نظر از روابط اقتصادی، نژادی و سیاسی به‌لحاظ مذهبی دارای تعامل بسیار بالایی است که این امر به‌واسطه مذهب شیعه است که از عراق به ایران منتقل گردید و

سبب گردید تا این دو کشور به یک هویت مشترک مذهبی دست یابند. این امر پس از اینکه مذهب شیعه در دوران صفوی مرکز خود را به ایران داد چندین بار از لحاظ مرکز شیعه بین دو کشور جابه‌جا گردید اما با حکومت‌های شیعه که هم‌اکنون در ایران و عراق بر سر کارند، این تعامل ناشی از هویت به حد بالایی رسیده است. (جعفریان، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۴)

تمامی این عوامل سبب گردیده تا هویتی جدید در رابطه ایران و عراق شکل بگیرد و آنها را به صورت دو کشور دوست در بیاورد. هویتی که نمی‌توان آن را جدا از بستر اجتماعی‌اش تعریف کرد که در رابطه با سایر کنشگران از طریق تولید منافع خاصی، منجر به تصمیم‌گیری سیاست‌گذار می‌شود و منجر به تعریف دوست، دشمن و یا رقیب بودن خود در مقابل دیگری می‌گردد و از این طریق به متحد شدن با کشور دیگر و اقدام علیه آن می‌انجامد. بنابراین در روابط ایران و عراق این هویت است که به‌مثابه امری محوری در سازه‌انگاری، منجر به ایجاد روابط بین آنها گشته است که این رابطه نه براساس قدرت بلکه براساس معنایی است که این دو کشور برای هم قائلند. (آقایی، ۱۳۸۸: ۳-۴) می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد که روابط ایران و عراق بر اساس هویتی که پس از ۱۱ سپتامبر و روی کار آمدن حاکمان جدید در این کشور اتفاق افتاده است به‌صورت کاملاً متفاوت با دوره‌های قبل درآمده است که در رهیافت سازه‌انگارانه از آن به‌عنوان همکاری یاد می‌شود که متفاوت از رقابت و تقابلی است که در دوره‌های قبل از این رخداد بر روابط دو کشور حاکم بوده است.

### نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی روابط ایران و عراق نشان‌دهنده این است که این دو کشور چه در گذشته‌های دور و چه در چند دهه قبل رابطه خوبی با یکدیگر نداشته‌اند هرچند زمینه ایجاد چنین رابطه‌ای همواره بین این دو کشور وجود داشته است. رابطه این دو کشور در گذشته بر مبنای ژئوپلیتیکی تعریف می‌گردید و همین عامل باعث شد که حتی رابطه دو کشور به تعارض تبدیل گردد و جنگ بین ایران و عراق صورت بگیرد. ایدئولوژی‌های مبتنی بر آموزه‌ها و عقاید خاص نیز در این رابطه متعارض بی‌تأثیر نبوده است و باعث گردید تا هویت‌های جداگانه هر یک از این کشورها در جهت حذف دیگری برآیند. این امر اما با تحولات رخ داده در حوادث پس از اشغال عراق دگرگون شد و با روی کار آمدن هنجارهای متفاوت که به شکل‌گیری هویتی متفاوت انجامیده است، باعث گردید تا هویت این دو کشور به هم نزدیک و در جهت همکاری باهم برآیند. بنابراین می‌توان گفت که منافع و اهداف این کشورها نیز در سایه همین نزدیکی هویت به هم نزدیک گشته و



ایران و عراق را به صورت دو کشور دوست و هم‌پیمان درآورده است. هویتی که ناشی از انگاره‌های مشترکی نظیر حس مشترک شیعی بودن و مذهب شیعی دوازده امامی، آمدوشد جهت زیارت عتبات عالیات در دو کشور، سابقه تاریخی مشترک، ارتباط علمی و فرهنگی دیرینه، زعامت مشترک مراجع، دینی بودن دولت‌ها و... است و باعث گردیده است تا این انگاره‌ها منجر به شکل‌گیری سازه‌هایی شود که هویتی جدید را در روابط دو کشور شکل داده و تعریف از رابطه این دو کشور را نه بر مبنای قدرت که بر مبنای معنایی قرار داده است که این کشورها برای هم قائلند. نتیجه اینکه روابط ایران و عراق نوین بر مبنای سازه‌های مشترک، علاوه بر پدید آوردن روح همکاری در بین دو کشور که سبب گردیده است معنای آنارشی از تعارض به همکاری تغییر پیدا کند، باعث گردیده است تا این دو کشور از این فرصت استفاده کرده و امنیت و قدرت نسبی خود را در پرتو این رابطه بهبود بخشند و همچنین از همین راه به ارتقاء جایگاه قدرت منطقه‌ای خود بپردازند.

### References

- Aghaee, Davood and Rasooli, Elham (2009): "Constructivism and Irans Foreign Policy Tiward Israel", Spring, Volume 39, Issue 1, PP.1-16. (In Persian)
- Asadi, Bijan (2007): "The Impact of Iran's Nuclear Capacity on the Balance of Power, Relations and Regional Security", Journal of Political Science Association, Winter, Vol. 2, NO. 2, pp. 1-32. (In Persian)
- Ataie, Farhad, Ghaderi Kangavari, Rouhollah and Ebrahimi, Nabiollah (2011): "Public diplomacy and soft power: Iran and the United States in the new Iraq", Political Quarterly, Autumn, Volume 41, Issue 3, Serial Number 3, PP. 189-203. (In. Persian)
- Barzegar, Kayhan (2006): Iran's Foreign Policy in the New Iraq, Tehran: Center for Strategic Research (CSR). (In Persian)
- Borna Beldaji, Sirus (2005): "Relations between the Islamic Republic of Iran and the New Iraq (Challenges, Opportunities and Threats)", Quarterly Journal of Parliament and Research, Twelfth year, autumn and winter, No. 50-49, PP. 273-302. (In. Persian)
- Ghahramanpour, Rahman (2004): "Evolutionary Analysis of the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran" Quarterly Journal of Strategic Studies. Vol. 7, No. 1, PP. 71-88. (In. Persian)

- Ghahramanpour, Rahman (2004): “Evolutionism: From international politics to foreign policy”, Journal of Strategic Studies, Volume 7, Issue 2, PP. 299-318. (In. Persian)
- Hadian, Nasser (2003): “Constructivism: From International Relations to Foreign Policy”, Foreign Policy Quarterly, No. 4. (In. Persian)
- Haji Yousefi, Amir Mohammad (2009): “Shiite Crescent, Opportunities and Threats for the Islamic Republic of Iran, the Arabs and the United States” Quarterly Journal of Political Science, Spring and Summer, Fifth year, Volume 5, Number 1, PP. 159-192. (In. Persian)
- Harsij, Hussein (1388): “Comparison of the soft power of the Islamic Republic of Iran and the United States of America in the Middle East”, Quarterly Journal of Political Science, Year 5, No. 1, PP. 169-203. (In. Persian)
- Hopf, T (2000): “The Promise of Constructivism, in International Relations Theory”, In: A. Link alter (Ed), International Relations: Critical Concepts in Political Science, London: Rutledge.
- Houshang Mahdavi, Abdolreza (2001): Iran's foreign policy during the Pahlavi era, Tehran: Peykan Publishing. (In. Persian)
- Irvani, Amir Saeed (2009): “US operation in Iraq and its impact on Iran”, Foreign Relations Quarterly, Summer, Volume 1, Issue 2, pp. 153-183. (In Persian)
- Jafarian, Rasool (2010): “Religious interaction between Iran and Iraq in the last two centuries”, Shiite News Monthly, Issue 56, PP. 28-24. (In. Persian)
- Jokar, Mohammad Sadegh and Tusi, Mehdi (2010): “Theoretical analysis of the cultures governing the relations between Iran and the GCC countries” Journal of Political and International Research, second year, Issue 5, PP. 171-202. (In. Persian)
- Mottaqi, Ebrahim (2009): “America against Iran”, Defense Letter, No. 19, Defense Strategy Research Center. (In. Persian)
- Mushirzadeh, Homeira (2010): “Evolution in theories of international relations”, Tehran: Samt Publications. (In. Persian)
- Nasri, Ghadir (2007): “The Constructivist Understanding of the Political”, Journal of Strategic Studies, Volume 9, Issue 4, PP. 713-736. (In. Persian)

- Nazar Ahari, Reza (2004): "Peace between the two storms: the improvement of Iran-Iraq relations from the conclusion of the 1975 agreement to the victory of the Islamic Revolution", Quarterly Journal of Foreign Relations History, No. 19. (In. Persian)
- Parsa Doust, Manouchehr (1985): Historical Background of the Iran and Iraq Dispute, Tehran: Enteshar Joint Stock Company. (In. Persian)
- pour saeed, farzad (2003): "The new Iraq and the threat to the status of the regions of the Islamic Republic of Iran", Strategic Studies Quarterly, Summer, Volume 6, Issue 20, Serial Number 20, PP. 429-453. (In. Persian)
- Qasemi, Farajullah (1388): "Authority and politics in post-occupation Iraq, emphasizing the thought of Ayatollah Sistani", Political Science Quarterly, spring, Twelfth year, Number 45, PP. 111-142. (In. Persian)
- Saghafi Ameri, Nasser (2006): "New Iraq: Geopolitical Changes", Rahbord Journal, Spring, Issue 39, PP. 115-144. (In. Persian)
- Smith, graham (2001): federalism: the multiethnic challenge, London: Longman.
- Smith, S. (1997): "New Approaches to international Relations Theory", in: John Baylis and Steve Smith (eds), the Globalization of World Politics, Oxford: Oxford Univ. press.
- Tabari, Naghi (1381): "The role of the Islamic Revolution of Iran in the formation and continuation of the Persian Gulf Cooperation Council", Political Science, Fifth year, Vol. 5, No. 20, PP. 91-104. (In. Persian)
- Taghiloo, Faramarz (2007): "Shiit-Sunni divide in Political Islam and its consequences for Islamic Republic of Iran", Autumn, Volume 10, Issue 37, Serial Number 37, PP. 529-546. (In. Persian)
- Went, Alexander (2005): "Social Theory of International Politics" Translated by Homeira Moshirzadeh, Tehran: Office of Political and International Claims. (In. Persian)